

نگاهی به فیلم «ناتور دشت»

گم‌شدن برای یافتن



■ الهام رادهمهر

در حافظهٔ جمعی جامعه‌ای ایران، بر‌خی ر خداده‌ها فراتر از حادثه‌ای فردی یا محلی جایگاه پیدا می‌کنند؛ به نمادهایی بدل می‌شوند از رنج‌ها و امیدهایی که مردم در لحظات حساس تجربه کرده‌اند. ماجرای «گم‌شدن یسنا، دختر بچه ترکمن صحرایی» از همین دست بود؛ حادثه‌ای که نه تنها خانواده‌ای را به کام اضطراب و دلهره فرو برد، بلکه موجی از همدلی ملی را برانگیخت. در روزهایی که خبرها اغلب با تلخی و شکاف همراه بود، گم‌شدن یسنا همه ایرانیان را یکصدا کرد؛ رسانه‌ها، مردم عادی، شبکه‌های اجتماعی و نهادهای مسئول همگی به دنبال سر‌نخی بودند تا دختر بچه کوچک دوباره به آغوش خانواده بازگردد. این رخداد واقعی، نقطه عزیمتی شد برای فیلم «ناتور دشت» ساخته مهدی خردمندان، فیلمی که با حمایت حوزه هنری تولید شد و می‌کوشد قصه‌ای شخصی را از رهیافت یک تجربه اجتماعی بازنمایی کند.

■ ■ ■

■ باز آفرینی یک حادثه واقعی

فیلم «ناتور دشت» به سراغ سوزه‌ای می‌رود که پیشاپیش بار عاطفی و اجتماعی بالایی دارد. دست گذاشتن بر رویدادی که در حافظه عمومی تازه است، جسارت می‌خواهد؛ چرا که هم خطر شعارزدگی وجود دارد و هم امکان لغزیدن به ورطه ملودرام اغراق آمیز. خردمندان با هوشمندی تلاش کرده از این دام‌ها فاصله بگیرد. او به جای تمرکز صرف بر رنج خانواده یا جنبه تراژیک ماجرا، روایت خود را بر همبستگی اجتماعی بنا می‌کند؛ اینکه چگونه ناپدیدشدن یک کودک در منطقه‌ای دورافتاده، مرزهای جغرافیایی، قومی و زبانی را درنوردید و ایرانیان را به یک صدا بدل ساخت. فیلم البته صرفاً بازسازی خطی ماجرا نیست، بیشتر از آنکه یک مستند داستانی باشد، یک درام اجتماعی است که با استفاده از عناصر سینمایی – قاب‌بندی‌های دقیق، ریتم حساب‌شده و موسیقی همراه – تلاش دارد تجربه‌ای احساسی برای تماشاگر بسازد. کارگردان به‌خوبی می‌داند مخاطب پیشاپیش پایان ماجرا را می‌داند (پیدا شدن یسنا)، بنابراین تعلیق فیلم نه‌در «چه اتفاقی خواهد افتاد»، بلکه در «چگونه این تجربه جمعی شکل گرفت» است.

■ زبان سینمایی و شخصیت پردازی

از منظر سینمایی، «ناتور دشت» فیلمی است

گم‌شدن برای یافتن

اگر سینمای اجتماعی ایران را در دهه‌های اخیر مرور کنیم، اغلب با آثاری مواجهیم که بر «فقر، شکاف طبقاتی، خشونت یا بحران‌های اخلاقی» تمرکز کرده‌اند. «ناتور دشت» در این میان اثری متفاوت است؛ چرا که به جای تأکید بر واگرایی‌ها بر همگرایی اجتماعی انگشت می‌گذارد. همین تفاوت لحن، آن را به تجربه‌ای تازه بدل می‌کند

ساده، بی‌پیرایه و نزدیک به واقعیت. استفاده از لوکیشن‌های بومی در ترکمن‌صحرا و توجه به جزئیات فرهنگی و زبانی منطقه، به فیلم رنگی از واقع‌گرایی بخشیده است. شخصیت‌ها نه قهرمانان بزرگ که مردمی عادی‌اند؛ همین امر باعث می‌شود تماشاگر به راحتی با آنان همذات‌پنداری کند. نقطه قوت فیلم در شخصیت‌پردازی مادر یسناست؛ زنی که میان امید و یأس، اضطراب

و ایمان، مدام در نوسان است. حضور او نه تنها محور عاطفی داستان را شکل می‌دهد، بلکه نماینده هزاران مادری است که در لحظات بحرانی، تاب‌آوری و عشق‌شان جامعه را به حرکت درمی‌آورد. در مقابل، نقش رسانه‌ها و نیروهای جست‌وجوگر نیز به تصویر کشیده می‌شود؛ گاهی با نقد تلویحی نسبت به هیاهوی رسانه‌ای و گاهی با تأکید بر اهمیت همدلی مردمی.

از نظر میزانشن، خردمندان بارها از قاب‌های باز و نماهای جمعی استفاده می‌کند تا بر حضور مردم و اجتماع تأکید کند. صحنه‌هایی که در آن گروه‌های داوطلب در کوه و دشت به جست‌وجو می‌پردازند، به نوعی تصویری از «ملت به‌مثابه یک خانواده بزرگ» می‌سازند؛ تصویری که کمتر در سینمای اجتماعی ایران با چنین وضوحی بازنمایی شده است.

■ حواشی شده موضوعی و اهمیت اجتماعی

ماجرا

اما ارزش «ناتور دشت» تنها در جنبه سینمایی آن نیست. این فیلم بر بستری بنا شده که خود به‌تنهایی موضوعی برای تحلیل اجتماعی است.

فرهنگی

سرویس فرهنگی ۸۸۵۲۳۰۶۰

■ نسبت واقعیت و سینما

یکی از پرسش‌های مهم در مواجهه با چنین آثاری این است: آیا بازآفرینی یک واقعه واقعی در قالب فیلم، آن را به دام بازنمایی سطحی نمی‌اندازد؟ در «ناتور دشت»، پاسخ تا حدی مثبت است؛ چراکه فیلم‌ساز بیش از هر چیز به جنبه انسانی و احساسی ماجرا توجه کرده و از ورود به لایه‌های عمیق‌تر اجتنام می‌کند. همین انتخاب می‌تواند از منظری دیگر فضیلت باشد؛ فیلم نمی‌خواهد یک گزارش تحقیقی یا نقد اجتماعی همه‌جانبه باشد، بلکه می‌خواهد این حال، همین انتخاب می‌تواند از منظری دیگر فضیلت باشد؛ فیلم نمی‌خواهد یک گزارش تحقیقی یا نقد اجتماعی همه‌جانبه باشد، بلکه می‌خواهد یک تجربه جمعی را در حافظه سینمایی ثبت کند. ناتور دشت خردمندان، به این معنا، بیش از آنکه در پی تحلیل باشد، در پی «یادآوری» است. یادآوری اینکه جامعه ما توان هم‌دلی دارد؛ قومی و جغرافیایی را درنوردد و یادآوری اینکه امید همچنان امکان‌پذیر است.

■ جایگاه در سینمای اجتماعی ایران

اگر سینمای اجتماعی ایران را در دهه‌های اخیر مرور کنیم، اغلب با آثاری مواجهیم که بر «فقر، شکاف طبقاتی، خشونت یا بحران‌های اخلاقی» تمرکز کرده‌اند. «ناتور دشت» در این میان اثری متفاوت است؛ چرا که به جای تأکید بر واگرایی‌ها، بر همگرایی اجتماعی انگشت می‌گذارد. همین تفاوت لحن، آن را به تجربه‌ای تازه بدل می‌کند. البته نمی‌توان از ضعف‌های فیلم هم گذشت. ریتم کند در برخی بخش‌ها، تکرار موقعیت‌ها و فقدان پرداخت عمیق‌تر به شخصیت‌های فرعی از جمله کاستی‌هایی است که می‌تواند تماشاگر را خسته کند. همچنین، پایان‌بندی فیلم با وجود بار عاطفی بالا، کمی شتاب‌زده به نظر می‌رسد. اما در مجموع، قوت پیام و اصالت سوزه بر این ضعف‌ها می‌چرید. «ناتور دشت» بیش از آنکه صرفاً یک فیلم باشد، یادمانی سینمایی از یک تجربه ملی است. مهدی خردمندان توانسته با زبانی ساده و صادقانه، ماجرای واقعی را به تصویری هنری بدل کند که هم دل‌نشین است و هم اندیشیدنی. فیلم نشان می‌دهد سینما، فراتر از سرگرمی، می‌تواند حافظه جمعی یک ملت را ثبت و بازتولید کند. اگر روزی دوباره بخواهیم به یاد بیاوریم که چگونه مردمان از نقاط مختلف ایران برای نجات دختری کوچک هم‌صدا شدند، کافی است «ناتور دشت» را به یاد آوریم؛ فیلمی که نه فقط روایت یک گم‌شدن، بلکه تصویرگر یافتن دوباره امید و همبستگی است.

بیشتر توضیح دهید؟

بله. در شاهنامه آمده ایران سرزمینی است میان شرق و غرب؛ نه شرقی است و نه غربی. این مفهوم بعدها در فرهنگ اسلامی نیز با تائب یافت و در انقلاب اسلامی به شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بدل شد. یعنی هویت ملی و دینی ما دقیقاً در همین نقطه تلاقی پیدا می‌کند. متأسفانه چون کمتر به متون خودمان رجوع می‌کنیم، این پیوستگی تاریخی را نمی‌بینیم.

به نظر شما چرا ایران امروز توانسته در برابر پروژه‌های جهانی غرب ایستدگی کند؟

دلیلش همین ذخیره تاریخی و فرهنگی است. ایران در طول تاریخ بارها در برابر تهاجم شرق و غرب ایستاده و هر بار از دل خاکستر شکست برخاسته است. این روحیه حماسی در ژنوم فرهنگی ما نهادینه شده. امروز هم ایران تنها کشوری است که در برابر یکدست‌سازی جهانی مقاومت می‌کند، چون واجد طرحی برای اقتدار مستقل در منطقه‌است.

برخی معتقدند جنگ و انقلاب تنها خسارت داشت. شما چه فکر می‌کنید؟

جنگ با همه تلخی‌هایش، فرصتی تاریخی بود. در چنین لحظاتی ملت‌ها با حقیقت خود مواجه می‌شوند. ما در جنگ فهمیدیم دوست کیست و دشمن کیست. هویت حماسی ما دوباره بیدار شد. اگر این هویت نبود، نمی‌توانستیم در برابر نظم جهانی بایستیم. زندگی ایرانی اساساً بر پایه حماسه و پهلوانی تعریف شده است. همان‌طور که رستم در شاهنامه می‌گوید: «زیستن ما در همین مردانه زیستن و پهلوانانه زیستن است».

گفت‌وگو با سیدحسین شهرستانی نشان می‌دهد، بازخوانی شاهنامه و سنت‌های ایرانی بدون در نظر گرفتن بستر اسلامی و شیعی آن ناقص خواهد بود. او تأکید دارد فرهنگ ایرانی در طول تاریخ همواره با اسلام تداوم یافته و همین پیوند است که امروز ایران را در جایگاهی ویژه برای مقاومت و استقلال قرار داده است. شاهنامه برای او نه صرفاً یک متن ادبی، بلکه سندی از هویت پهلوانی و حماسی ایرانیان است؛ هویتی که در عاشورا، در جوانمردی و در انقلاب اسلامی تا امروز ادامه یافته است.

بررسی نسبت هویت ایرانی و شاهنامه در گفت‌وگو با سید حسین شهرستانی، پژوهشگر فلسفه و فرهنگ

افتخار به تاریخ ایران به معنای پذیرش همه آن نیست



یعنی شما معتقدید فرهنگ ایرانی در بستر آیین‌های اسلامی زنده مانده است؟

دقیقاً. کافی است به مناسک محرم نگاه کنیم. من بارها گفتم‌ام در کنار نوروز، آیین محرم ایرانی‌ترین سنت ماست. تمام عناصر هویتی ایرانی در عاشورا و آیین‌های آن متجلی است. اگر کسی بخواهد به ایرانی بودن رجوع کند، بی‌آنکه به تشیع هم کاری داشته باشد، باید به محرم بنگرد. در هر شهر و روستا، به زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون، این آیین برگزار می‌شود و تنوع فرهنگی ایرانیان در آن انعکاس می‌یابد. پس دو‌گانه‌سازی میان ایرانیان و اسلامیت نه‌تنها نادرست است که ریشه در پروژه‌های استعماری دارد.

برخی روشنفکران باستان‌گرا بر این باورند، فرهنگ اصیل ایرانی در دوره اسلامی آسیب دیده است. پاسخ شما چیست؟

این نگاه کاریکاتوری است. چطور می‌توان گفت ما از فردوسی، سنجدی، حافظ یا نظامی ایرانی‌تر هستیم؟ همه این بزرگان در متن فرهنگ اسلامی زیستند و از اهل‌بیت پیامبر یاد کردند. فردوسی که بزرگ‌ترین احیاگر زبان فارسی است، خود را بنده‌اهلبیت می‌داند. سعدی می‌گوید عشق به پیامبر و آل او کافی است. نظامی گنجوی در آغاز منظومه خسرو و شیرین به معراج پیامبر اشاره

گم‌شدن برای یافتن

ما باید به تاریخ خود افتخار کنیم اما این افتخار به معنای پذیرش بی‌چون‌وچرای همه چیز نیست. مثلاً در دوره ساسانی نظام کاستی حاکم بود و طبقات پایین حق تحصیل نداشتند. در شاهنامه هم داستان کفشگری آمده که خواست فرزندش درس بخواند اما انوشیروان عادل اجازه نداد

گشودگی در اسلام باعث شد در ایران رنسانس فرهنگی رخ دهد و اندیشمندان بزرگی چون ابن‌سینا و بیرونی ظهور کنند.

پس به نظر شما سنت اسلامی باعث شکوفایی فرهنگ ایرانی شد؟

بله اما باید واقع‌بین بود. از یکسو اسلام موجب شکوفایی فرهنگ ایرانی شد؛‌سوی دیگر در همان آغاز، برخی رفتارهای جاهلی اعراب به ایران آسیب زد. ملکه‌الشعرا ی‌بهار هم می‌گوید: «گرچه جور خلفا سوختیم، ز آل علی معرفت آموختیم». یعنی هر دو‌وجه وجود داشته است. اما در نهایت، فرهنگ ایرانی در بستر اسلام غنی‌تر شد و شخصیت‌هایی چون مولوی، نظامی یاابن‌سینا نه‌صرفاًایرانی، بلکه متفکرانی اسلامی–ایرانی‌اند.

شاهنامه در این‌میان چه جایگاهی دارد؟

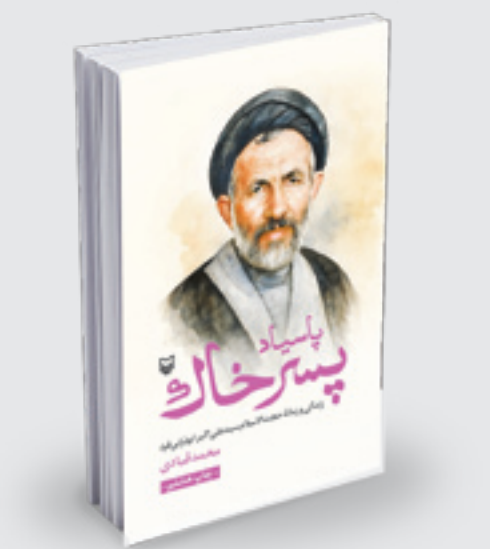
شاهنامه قلب ادبیات فارسی و یکی از مهم‌ترین منابع بازشناسی هویت ایرانی است. بازگشت به شاهنامه کمک می‌کند دو‌گانه‌های کاذب را پشت سر بگذاریم. فردوسی هویتی را زنده کرد که در آن پهلوانی، جوانمردی و عدالت جایگاه محوری دارد. این سنت پهلوانی بعدها در قالب قنوت و جوانمردی ادامه یافت و در فرهنگ شیعی با الگوهایی چون امام علی، امام حسین و حضرت عباس پیوند خورد. شعار «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار» دقیقاً همان پیوندی است که فرهنگ ایرانی با فرهنگ شیعی برقرار کرده‌است.

این سنت پهلوانی در تاریخ ایران چگونه تداوم یافته است؟

پهلوانی و جوانمردی بارها در تاریخ ما احیا شده است؛ از عیاران و جوانمردان گرفته تا صفاریان و سپس در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس. در دوره پهلوی، این مفهوم به‌صورت کاریکاتوری عرضه شد اما در انقلاب دوباره جان گرفت. به همین دلیل می‌توان گفت هویت ایرانی، در ژرف‌ترین لایه‌هایش، هویتی حماسی و پهلوانی است. ایرانیان هستی را به‌گونه‌ای پهلوانانه تجربه می‌کنند. همین روحیه است که در انقلاب و جنگ تمحیلی نمایان شد و ایران را در برابر نظم سلطه جهانی مقاوم ساخت.

شما اشاره کردید شعار «نه شرقی، نه غربی» ریشه در شاهنامه دارد. می‌توانید

۴ موسیقی



به بهانه تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «پاسیاد پسر خاک»

مردی از خاک مردی برای همیشه

انتشار تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «پاسیاد پسر خاک» تنها نشانه اهمیت این اثر در عرصه ادبیات پایداری است، بلکه دعوتی دوباره به بازخوانی سیمای شخصیتی است که در حافظه جمعی ایرانیان با عنوان «سید آزادگان» زنده مانده است. سیدعلی‌اکبر ابوترابی، فردی نبود که فقط در تاریخ ثبت شود؛ او به تمامی، یک مکتب بود. مکتبی از صبر، ایمان و اردوگاه‌های عراق شکوفا شد و بر جان صدها آزاده نوری تازه تاباند.

■ ■ ■

■ از قزوین تا جبهه

ابوترابی در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای روحانی در قزوین به دنیا آمد. پدرش سیدعباس ابوترابی از روحانیون شناخته‌شده و مبارزان علیه رژیم پهلوی بود و همین زمینه، مسیر زندگی او را رقم زد. با آغاز نهضت امام خمینی (ره)، ابوترابی هم در صف مبارزان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب، به‌جای آسایش و امنیت، راه دشوار حضور در جبهه‌ها را انتخاب کرد. سرنوشت اما برای او حکایتی متفاوت داشت: در عملیات بیت‌المقدس (۱۳۶۱) به اسارت درآمد و نزدیک به یک دهه را در اردوگاه‌های عراق گذراند.

■ سید آزادگان

آنچه از او چهره‌ای ماندگار ساخت، نه فقط سابقه خانوادگی انقلابی‌اش، بلکه نقشی بود که در اردوگاه‌ها ایفا کرد. او به‌مثابه روح جمعی اسرا عمل می‌کرد؛ آرام‌بخش دل‌ها، مرهم خستگی‌ها و پاسدار امید در دل فضایی که تاریکی و شکنجه بر آن حاکم بود. هم‌رزمانش روایت می‌کنند، حضور ابوترابی نوعی اعتماد و آرامش به همراه داشت؛ گویی اسرا در پر تو رفتار او می‌آموختند چگونه می‌توان حتی در بند دشمن، آزاد زیست. همین نقش بود که او را به «سید آزادگان» مشهور کرد.

■ ویژگی‌های شخصیتی

کتاب «پاسیاد پسر خاک» نیز همین وجوه شخصیتی را برجسته می‌کند. نویسنده با زبانی ساده و در عین حال دقیق، لحظه‌هایی را بازآفرینی می‌کند که در آنها صلابت و عطوفت ابوترابی در هم تنیده است.

ایمان و معنویت: او همواره منبع آرامش روحی اسرا بود. دعاها، مناجات‌ها و تلاوت‌های شب‌های تار اردوگاه را روشن می‌کرد.

مدیریت بحران: حتی در سخت‌ترین شرایط، تلاش می‌کرد نظم و همدلی را در جمع زندانیان برقرار کند؛ گویی اردوگاه را به مدرسه‌ای برای تمرین صبر و مقاومت بدل کرده بود.

تواضع و فروتنی: هیچ‌گاه خود را بالاتر از دیگران نمی‌دید. از نظافت اردوگاه تا مراقبت از بیماران، در کنار دیگران بود. ایستادگی در عین نرمش: توانست میان قاطعیت در برابر دشمن و مهربانی با دوستان، تعادل بیافریند.

■ میراث آزادی

پس از آزادی در سال ۱۳۶۹، ابوترابی به کشور بازگشت و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌اش را در کنار آزادگان ادامه داد. او می‌کوشید زخم‌های سال‌های اسارت را التیام بخشد و به جامعه نشان دهد، آزاده کسی است که حتی در قفس دشمن، روح خویش را از بند می‌رهاند. شهادتش در سال ۱۳۷۹ در یک سانحه جاده‌ای، پایانی زود هنگام بر زندگی پرثمرش بود اما میراث معنوی‌اش همچنان در میان آزادگان و مردم ایران زنده است.

■ ابوترابی در «پاسیاد پسر خاک»

کتاب «پاسیاد پسر خاک» تلاشی است برای بازآفرینی شخصیت ابوترابی در بستر روایت‌های نزدیکان و هم‌رزمان. متن، در عین وفاداری به واقعیت تاریخی، از زبانی پرهز می‌برد که برای مخاطب امروز نیز ملموس و اثرگذار است. همین پیوند میان روایت تاریخی و نیاز نسل امروز، اهمیت ویژه کتاب را دوچندان کرده است. رهبر انقلاب نیز در تقریظ خود بر همین جنبه تأکید کرده و توجه به ابوترابی را ضرورتی برای امروز جامعه دانسته‌اند؛ چرا که او الگویی است از پیوند ایمان و عقلانیت، از ایستادگی و عطوفت و از خاک‌ساری و بلندی.

اکنون با انتشار تقریظ رهبری، فرصتی دوباره فراهم شده تا نسل جوان بیش از پیش با این چهره آشنا شود. سید علی‌اکبر ابوترابی تنها یک خاطره از دهه ۶۰ نیست؛ او نمونه‌ای است از آنچه یک ملت می‌تواند در سخت‌ترین شرایط از خود برآورد. «پاسیاد پسر خاک» یادآور این حقیقت است که مردان بزرگ، از خاک برمی‌خیزند اما اثرشان تا همیشه در جان‌ها می‌ماند.